

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

Literary-Cultural

afgazad@gmail.com

ادبی - فرهنگی

انجنیر سید مختار دریا

۱۲ می ۲۰۲۵



مختار دریا

مادر...!

من در سکوت خلوت و تنهایی ام هنوز
در انتظار دست نواز شگر تو ام
بوی نبود تو
در گوشه ای ز کلیه تاریک خاظم
با دود شمع و آه و نفسهای خسته ام
یاد آوری ز قصه گکای شبانه بود
اندم که لمس دست تو بر روی چهره ام
افیون خواب را به دماغ چکانده بود
من با نسیم بوسه پر مهر هر شب
پارو زنان به سینه دریای کودکی
با زورقی که خاطره ات باد بان او
با موجهای دجله آرام و صاف و صاف
بازی کنان به سوی افقهای پر امید
م بیرفتم و نوای تو در گوشهای من
زیبا ترین ترنم ناز زمانه بود
مادر.. یک لحظه زان دریچه خاموشی زمان
باری دگر به چهره پُر گرد عمر من

دست نوازشت بکش و آن ترانه ای
کاو خاطرات کودکی ام را نواگر است
تا باز نو جوان شوم و زندگی کنم
در دخمه حیات
یادتو بود راحت روح و روان من
مادر! نوای توست که در گوشهای من
زیباترین ترانه عشق و امید را
با حنجری که بغض رهش را گرفته است
باکنده کنده حرف و نفسهای خسته ات
خنیاگرانه نغمه گر سازودرد را
پیچانده در لفافه اهنک دلکشی
می خواند تا که خواب مرا سوی خود برد.
تا با خیال راحت و افیون خواب خوش
باری دگر به عالم رؤیا سفر کنم
تا باز یابم آنچه زمان از کفم ربود
مادر، ترا و میهن و آن کوچه های شهر.
همسایه ها و صوفی سقاری که روزها
با مشک آب از سر دمگاه کنار تل
از بین کوچه های پر از پیچ و تنگ و پخچ
آن کوزه های خانه همسایه های ما
اودان و دیگ و تشت و سماوار خانه را
با یک قران اجرت خود .
هر روز پر نموده و در اخرای روز
می دیدمش که با دوسه نان زیر قول
در خانه اش که زیرزمینی خانه بود
با آیه مراد و گلثوم دخترش
با چای تلخ یا کمکی گر به سفره اش
فریاد آن گرسنه شکمهای خسته را
خاموش می نمود
تاروز دیگری شاید که چند مشک دگر دور تر برد
تا با کمی پلو ز پلو های تولکی
با چهره بشاش به آن زیر خانه اش
آتشب غذای خوب در آن خانه آورد.
مادر!

من دیده ام هنوز زیادم نرفته است

آن دستهای خسته و پر از لطافت.

آن پینه ها و آبله ها زخمهای تو

یادم نرفته است یادم نمی رود.

مختار دریا کانادا